



معانی حرفیه تا جامع صحیح و اعم

استاد علی فرحانی

محل تدریس: مدرسه مبارکه فیضیه (۹۶-۹۵)

پیاپی سازی توسط: مجموعه آموزشی صدا

تمامی حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به مجموعه آموزشی صدا است

تهیه این جزوه تنها از طریق سایت یا کانال صدا جایز است

www.soda96.ir

@soda96

جلسه ۱۲

چهارشنبه، ۱۶ مهر ۱۳۹۹ ۰۷:۴۱ ق.ظ

هشتاد و چهار

سوال طلاب

دیروز جواب این رو زمانی که قوانین عامه را می خواستم بگم توضیح دادم که قضیه تابع ظرف خاصی است که در آن استعمال می شود. این قضیه اصلا ظرفش فلاسفه است این قضیه الانسان انسان و الانسان حیوان ناطق را کیا استفاده می کنند؟ فلاسفه و منطقیین که دنبال غرض خاص خودشانند که واقع شناسی و ذهن شناسی است و وقتی رفتیم در این حرفا آن وقت سر و کله ی کما فی الذهن کذالک فی الخارج و خیلی حرفای دیگر پیدا میشه چون شرط آن جا انطباق ذهن با خارج است.

سوال طلاب

گفتم یه سری قوانین اند که امام در عبارت نمیکه ازشون استفاده می کنه و تا مسلح بهشون نشیم عبارت اصلا رمز گشایی نمیشه بعد سه چهار تا مساله را آن جا توضیح دادم قوانین حاکم به لفظ، تکلم، محیط، دوال اختیاری و...

سوال طلاب

بنید بالبناء بر بحث های گذشته خلاصه ی مطلب به این جا رسید با اون قوانینی که تثبیت و مسلم شدن ما وقتی می گیم چیزی عقلایی یا عرفی است معنای عقلایی یا عرفی بودنش به معنای اینکه نگاه کنیم به قواعد عقلی غلطه نیست اینو خراب کردیم این خیلی نکته ی مهمی بود یعنی اگر کسی آمد چهار حرف وسط بحث اصولی گفت الماهیه کما فی الذهن کذالک فی الخارج کسی بهش نمی گوید بحث عرفی و زبان شناسی و لفظ شناسی بود چرا فلسفه گفتی؟ امام اولین اصولی است که به ما یاد داد که الزاما نمیتونی بهش بگی خلاف عرف و قانون زدی... حرف زنده ای است ها... یعنی عرفی است؟ بله عرفی است چرا چون عرف مفهوم کشداری است برای این مثال زیاد زدیم خیلی قانون مهمی است. گفتیم آقا خود شما الان در محیط خطابات رفاقتی در حجره یه جور با هم حرف می زنید سر کلاس همانجور حرف می زنید؟ نه خطاب عقلایی در محیط حجره غیر از خطاب عقلایی در محیط کلاس درس است اگر در این جا مثل او نجا حرف زدیم می گیم پس این چشمه انگار حواسش نیست!! و مثال زیاد زدیم این جا... اومدیم جلوتر گفتیم الان دو تا فیزیکدان با هم حرف می زنند حالا یه فیزیکدان با یه شیمیست حرف می زند حالا دو تاشون با یه بیولوژیست حرف می زنند... ادبیات گفتاری اون دو تا فیزیکدان در محیط خودشان با ادبیات گفتاری بین رشته ای بین خودشون با

شیمیست ها با ادبیات گفتاری دوتاشون با ریاضیدان و... فرق دارد حالا اگه اینا کت و شلوار را دربیارند مایو بپوشند بیفتند در استخر با هم حرف بزنند اصلا کل قضیه عوض می شود. یعنی چی یعنی الحسن در این ظرف عقلایی غیر از حسن در جای دیگر است گفتیم به همین بداهت حالا به همین بداهت ما قبلا اول قطع و ظن اومدیم گفتیم که آقا یکی دیگر از ثمرات این بحث که مهم بود:

گفتیم اومدن یقه ی شیخ را گرفتند که شیخ حجت را به معنای حد وسط گرفته است حجیت منطقی که به درد کار اصولیین نمیخورد ظاهر عبارت هم حد وسط است بعد توضیح دادیم بله هم حد وسطه هم نیست اتفاقا با این حد وسط هم حجیت اصولی گفته و حجت لغوی گفته و حجت منطقی نگفته! چجور؟ گفتیم مگه نه حجیت اصولی چیزی است که یثبت متعلقه و لم یبلغ درجه القطع؟ و گه نه او قرار است موضوع صغرا و محمول کبری قرار بگیرد؟ میگیم خبر زراره خبر واحد/خبر الواحد حجة/پس خبر الواحد حجة پس حد وسط قرار می گیرد. چرا از حد وسط استفاده می کنیم چون علم اصول متد استدلالی و عقلی است که با منطق جلو می رود یعنی حجیت ما عقلایی است که ما یصح الاحتجاج است که عند العقلا در این محیط اقتضای حد وسط و قیاس و استدلال و منطق دارد کما اینکه در محیط خطاب اگر کسی قیاس به کار ببرد لیس بحسن ما یصح الاحتجاج نیست میگن قریونت اومدی سخنرانی نه کلاس درس یه چارتا حدیث بخون و شعر و بعد وصلش کن به روضه این جا که کلاس درس نیست حالا اگر این سخنران اگر برود در کالج آکسفورد صحبت کند اونجا اقتضای دیگر دارد پس ظروف و محیط... تو رو خدا اینو من در چند جلسه توضیح دادم.. ظروف و محیط اثر دارند و اقتضای حسن و قبح درست می کنند برای الفاظ و خطابات و امام یکی از مصادیق اینو استفاده کرده است اینو توضیح داده بیشتر از اینکه من میگم کجا در تعادل تراجیح آن جا می گه اگر یکی کتاب علمی بنویسد و در آن یک سالبه ی جزئی و یک موجبه ی کلیه به کار ببرد ولو یکی در اول کتاب و دیگری در آخر آن تناقض حساب می شود زیرا سالبه ی جزئی و موجبه ی کلیه در حکم تناقض اند حالا ما در شریعت اسلام موجبه ی کلیه و سالبه ی جزئی خیلی داریم عام و خاص موجبه ی کلیه و سالبه ی جزئی اند اکرم العلماء لاتکرم الفساق من العلماء من تبعیض است یعنی بعض علما خود خدا هم گفته که اگه راست میگوید مثل قرآن بیاورید لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا یعنی لا یعد هذا من موارد الاختلاف بینما ان یکونا متناقضین پس چرا هم متناقض اند هم اختلافی نیست به خاطر تفاوت ظروف

سوال طلاب

بردیش تا آخر قصه ... باید موطن اراده ی استعمالی و جدی را مشخص کرد

بالاخره پس ظروف موثر اند... برید روی عمل به عام و قبول تخصیصش کار کنید عام عمل شده است و سپس مخصص آمده است و یعد تخصیصا پیش شیخ و آخوند و امام و خیلی های دیگه یعنی اراده ی جدی هم دارد مشهور می گفتند نسخ آقای مظفر می گفت نسخ ولی الموجز میگفت تخصیص است (که می گفتید این با بقیه

ی حرفا نمی سازد)

کیف کان ظروف در القاء خطابات موثر اند حالا الانسان انسان الانسان حیوان ناطق دو تا مثال برای حمل اولی ذاتی، المنطق گفت الانسان انسان حمل اولی ذاتی نیست منطق؛ لغویت الانسان انسان لغو است ما چی جواب دادیم گفتیم نه لغو نیست به درد فلاسفه می خورد در جایی که کسی توهم سلب الشئ عن نفسه می خوره بعد چی جواب دادند؟ گفتند کدوم آدم عاقلی این توهم را می کند؟ الان برو در خیابان یقه شان را بگیر و پیرس دست روی سرتان میگذرانند و حمد و شفا برایتان می خوانند! میگویم نه الانسان انسان در دعوی با هگل و پورتاگوراس و هیوم و ... به درد می خورد چهار واحد باهش فلسفه غرب می خونیم نون می خوریم باهش! کی گفته فایده ندارد پس بوعلی سر چی گفت فلیضرب و لیئلم حتی یعترف... خب بوعلی یه صفحه در موردش حرف می زند... اینم زیون عقلاییش... مثل انکه کسی بیاید بگوید نقطه ی جوش مس ۵۷۵ درجه است چی بهش مییگید؟ خدا خیرت بده تو الان تو این عالم کجا مس دیدی که نقطه ی جوشش را بفهمی؟ کی ۵۰۰ درجه بسازه برامون؟! چی جواب میدی؟ میگویم این گزاره به درد شیمیست و کسی که مواد می خواند می خورد نه به درد من و تو پس کل خطاب ملقاء فی محیط یقاس حسنه و قبحه (دیگه هم نمی گم صحت و بطلان ها! الفرق بین المشهورات و الیقینیات مع ان کل منهما تفید التصدیق الجازم ان المعبر فی الیقینیات کونها مطابقه لما علیه الواقع و نفس الامر و هذا بخلاف المشهورات و لذا لیس المقابل لها الکاذب بل المقابل لها الشنیع و هو الذی ینکرها العقلا کافه، این خطاب یقاس حسنه و قبحه بمحیطه تابع محیط و وعاء عقلایی است که از آن استفاده می کنند

با توجه به این توضیح عقلا در محیط شیمی مواد دنبال چی اند؟ داریم نزدیک میشیم به مرز ایستومولوژیست ها با زبان شناس ها تفکیکشان بدیم داریم نزدیک میشیم به این خلط هایی که در نظامات پوزتویستی به وجود آمده است. شیمیست دنبال چیست؟ شناخت خواص واقعی آهن منیزیم، سیلیس... نه دنبال خواص توهمی نه دنبال خواص قراردادیش دنبال خواص واقعی یعنی ادراک مطابق با واقع در نقطه ی جوش یعنی نقطه ی جوش واقعی این شئی درک بشه ادراک مطابق با واقع در فرق بین مایع و گاز و جامد مخلوط و معلق در آب اینا رو بشناسه میخواد ادراک مطابق با واقع تفاوت جرم حجمی آب و گاز و نفت را پیدا بکند تا بتونه موقع استخراج سر چاه چقدر فشار وارد کند در این چاه استفاده شده تا بتونه نفت ازش استخراج کنه می خواد واقعا اینو بشناسه نمی خواد توهم کنه دنبال اعتبار نیست یعنی گزاره اش این جا صدق و کذب پذیر است حسن و قبح گزاره ی حسن این جا اونی است که مطابق واقع است حالا فیلسوف دنبال چیست دنبال خواص واقعی اشیا است یبحث فیه عن احوال الموجود بما هو می خواهد واقعیت اشیا را درک کند اللهم ارنی الاشیا کما هی حالا حصولا یا حضورا بعدا ان شالله رزقنا الله و ایاکم دیگه کسی بهش نمیگه قبیح، حسنش به عصمت از خطا است یعنی انتظار عقلا در این محیط چیه؟ که بهش بگند این گزاره حسن است؟

سوال طلاب

آخوند ثبوت را قبول کرد بعد شک گرایبی توش ایجاد کرد و اومد در اثبات امام ثبوت را انکار کرد و راحت آمد در اثبات

حالا

این یکی از قوانین بود قانون دوم چی بود؟ با توجه به این توضیح ما باید وعاء عقلا را واکاوی کنیم ببینیم هر نوع از قضیه در چه محیط هایی قابل استفاده است و بر اساس مقیاس اون محیط ها مورد سنجش قرار بگیره مقیاس سنجش ها محیطمون است حالا نکته ی بعدی همان حف معروفتون:

قضیه ی یه واقع داره و یه صورت ذهنی داره که مطابقه و اسمش قضیه ی معقوله است و یه قضیه ی ملفوظه داره که هر کدام باید جدا دیده بشود حالا اگر همه ی اینا رو بریزیم روی هم امام میگه تفکیک کنیم قضیه ی هل بسیطه و حمل اولی را بالخصوص:

هل بسیطه و حمل اولی نه تو واقعشون (مطابق) آقا کسی این جا استیحا ش نکنه کلمه ی واقع را به کار بردم اولاً این قضایا مال فیلسوف است اول بدایه گفتیم یه بار می گیم این انسان است و یه بار می گیم انسان هست و از این دو شروع می کردیم... این انسانه ارزش عقلاییش در حد انسان هست فیلسوفه لذا دوتا را با تردد می گفتیم و در عبارت هم نشان می دادیم که علامه دو تا را گفته است چرا این کار را انجام می دادیم چون نقطه ی ابتدا فلسفه ی نقطه ی اشتراک عقل و عقلا و ... است اما داریم فلسفه می گیم می خواهیم واقع شناسی کنیم این جا باید لباس خاص این جا و متد خاص و روش خاص این جا را رعایت کرد یعنی ادراکک لمطابقه النسبه مع الواقع در این فضا حمل اولی مال فیلسوف و منطقی و ذهن شناس و .. است.

در واقعش و در محکی که ربطی وجود ندارد یعنی نمی تونیم بگیم قضیه ی حملیه هیئتش آمده برای ربط بین الموضوع و المحمول چون موضوع و محمول در واقع یکی بیشتر نیستند وحدت است کثرت نیست دو متحد نداریم یک داریم این در محکی

حالا بیا در حاکی و قضیه ی معقوله که صورت مطابق با واقع است وقتی در محکیه اش ربط نیست پس در این جا نیز نداریم حالا بریم تو لفظ هیئت جمله ی حملیه که یه روضه خوندم براتون گفتیم بدبخت شدیم ما موقعی که الموجز و اصول فقه و المنطق خواندیم چرا؟

اولاً قانون لفظ تبادر است تبادر قضیه ی حملیه چی بود؟ می گفتیم هو هویت یعنی این همان است. لذا ما در هیئت قضیه حملیه اگر می خواستیم با تبادر کار کنیم ربط نمی یافتیم پس ربط را کی آورد؟ منطق و فلسفه گفتند نه انسان قائم است یه انسان داره و یه قیام در خارج باید ربطی بینهما باشه پس این ربطه در ذهن هم هست در لفظ هم هست اینطور گول خوردیم و الا اگر ما بودیم تبادرمون می گفت ربط وجود ندارد حالا یه چی جالب بگوییم

برخی که فقط این بخش از حرف امام را تلقی می کنند میگویند در محکی قضایای حملیه همه ربط داریم همان حرف منطقیین درست است نه این تکه هایی که من گفتم از لحاظ فلسفی تعقل نکرده اند... اما قشنگ گفته اند که مقیاس لفظ چیست تبادر است و تبادر میگوید که ربط نداریم لفظ اعتباری است برخلاف صورت ذهنی که باید با همدیگه مطابق باشند نیست و اعتباری است و صرفا مشیری است لذا تبادر می گه ما در هیئت قضیه ی حملیه ربط نداریم حالا چرا این را گفتم این ادل دلیل و اصدق شاهد برای ما است که ملاک برای الفاظ تبادر است و در تبادر همه می گویند ربط نداریم

امام میگه پس نه در قضیه ی حملیه حمل اولی و نه در هل بسیطه نه در خارج یعنی محکی و نه در ذهن یعنی قضیه ی معقوله و نه در لفظ یعنی قضیه ی ملفوظه ربط نداریم بعد امام می گوید تازه یه بار لفظ را از ناحیه ی متکلم بگو و یه از مخاطب اما لفظ با تبادر است نه متکلم و نه مخاطب ربط نمی بینند پس نسبت و ربط در هیئت قضیه ی حملیه نداریم /

سوال طلاب

حالا من این را روی عبارت چون وقت نداریم از عقب تر شروع کردیم سولات را نگید چون یه سری نکات در عبارت است تا تنور گروم است نون آن نکات را بچسبانیم و سپس تعرب بعد الهجره کنیم و برگردیم سولات را جواب بدهیم

سوال طلاب

فی حال بعض الیهیات لیس للیهیات ببینید امام بحث را از کجا شروع می کند، آقا با این توضیحات روشن میشه که چطور اصول بیشتر از فلسفه دقت نظر ایجاد می کند جز اخیر علت تامه اصوله اصول نخونیم هر چی هم فلسفه بخونیم آخر گول می خوریم لذا اصولی نشی حتی فیلسوف هم باشی روایات معارف نمی فهمی زبان را باید تحلیل کنی روایات معارف را حضرات برای کی می فرمان؟ برای انسان های هزار سال پیش، بالاخره اگر خطاب را نشناسی مراد جدی را نمی فهمی هر چه قدر هم فیلسوف باشی لذا فلسفه بدون اجتهاد... -

ایضا - میزان کلی و ضابطه واحده کما سیئضح لک، چرا چون برهانی نیست و تابع ظروف است یعنی اونایی که اومدن گفتن چون موضوع لهش اینست پس اینست ظروف را باز ندیده اند لذا جواب اینا رو چی دادند در دوره ای از اصول گفتند وضعش اینست ولی در استعمال این رعایت نشده است **فلا بد من البحث عن مهماتها و تمیز حال بعضها عن بعض**: یه فایده دیگه از این جا معلوم بشه چرا امام هی روی استعمال کار کرد و کاری به وضع و موضوع له نداشت یکی از ثمرات کار اینه... موقعی که داشت حقیقت معانی حرفیه را تحقیق می کرد کاری به وضع نداشت هی می رفت روی استعمال بعد من توجیه ش می کردم که استعمال اشکال ندارد و کسی نگوید استعمال اعم من الحقیقه و المجاز؛ امامو کردیم برادر کوچکه آخوند و گفتیم هر دو از استعمال برای وضع استفاده کرده اند و خلط وضع و استعمال هم نشده است حالا یه ثمره ی دیگری را داریم میگیریم ،

ظروف در استعمال تکلیف‌شون مشخص میشه هی میگفتم وضع موطنش تصویره تصور که لایتصف بالحسن و لقبیح چی یتصف؟ تصدیق، والفرق بین الیقینیات و المشهورات مع ان کلا منهما تفید التصدیق الجازم، ببینید همه سر یه خط داره میره جلو! یقین دارم این نکته رو برخی جذب نکرده اند **فمنها: هیئة الفیضیة الخبریة**

الحملیة التي لا یتخللها الحروف مثل «الإنسان حیوان ناطق»، و «زید إنسان»، و «عمرو قائم»، این نشون میده که چی؟ ایشون حواسش هست موطن قضیه ی ملفوظه حیوث متعدده و مصادیق متشتته داره الان حرف اگر بیاد قصه عوض میشه موطن قضیه ی ملفوظه از معقوله و مطابق جدا شود و هر اداتی در قضیه ی ملفوظه باید دلالتش معلوم شود ما الان داریم خود هیئت را می گوئیم در جایی که حروف نیامده اند **فالیئة فیها وضعت**

للدلالة علی الهوویة التصدیقیة، و مفادها بود گفتیم امام خلاف اصطلاح حرف نمی زند این سبب نشود در محتوا منحرف شوید **أن المحمول موضوع** حمل عقد المحمول نداره عقد الموضوع داره چرا چون زمام دست محموله حمل طبعی اینطوریه حمل طبعی چیست حملی است که با طبع آدم ها می سازد و این هم مطابق با تبادر است **من غیر دلالة علی إضافة أو نسبة مطلقاً،** اضافه یه نسبت خاصی است که مقوله می سازد در فلسفه کار هم نداریم چیست نسبت یعنی وجود ربطی اعم از اینکه مقوله بسازد یا نسازد **لا فی الشائعات من الحمل، و لا فی الأولیات منه، و لا فی البسائط، و لا المركبات:**

أما فی الأولیات و البسائط فواضح؛ لأن النسبة بین المحمول و الموضوع فیهما غیر معقولة بحسب نفس الأمر؛ یعنی محکی **فإن الحدّ عین المحدود، و إنّما هو تفصیل نفس حقیقة المحدود، فلا یعقل إضافة واقعیة بینهما فی اعتبار تقرّر الماهیة،** ماهیت جاش کجا است؟ در ذهن و در خارج فرقی نمی کند ولو تحلیلش در ذهن است اما ماهیت در ذهن و خارج فرقی نمی کند کما فی الذهن کذالک فی الخارج در هر دوش وجودت است. خب این جا سوالی پیش میاد که در منطق هم خوندید: بالآخره من وقتی انسان را آوردم در ذهن و اجزا حدشو ازش جدا کردم ولو با تحلیل عقلی اون موقع ترکیبش مگه نه ربط می خواهد؟ خب دیگه این جا نمیتونی ربط را انکار کنی پس چرا میگی حتی در اعتبار تقرّر ماهوی هم ربط نداریم. علامه ی طباطبایی چی این جا جواب داد گفت اللهم الا بحسب الاعتبار الذهنی این اسمش ذهن مطابق نیست اسمش اعتبار ذهن است ذهن بما انه واقعیه غیر از اعتبار است اون موقعی که منطق میگفتیم یادش به خیر می ایستادم سر مراحل علم هفت هشت جلسه طلبه ها را وادار می کردم خارج را ببینن ذهن را ببینند و ذهن رو ببینند فوق ذهن را ببینند تا خسته بشند بعد می گفتم تسلسل در ذهنیات اشکالی ندارد و با خستگی نفس از بین میره ذهن می تواند از همه چی عکس بگیرد بعد از عکس خودش و سپس از همان عکس دوم ... عکس بگیرد این می شود همان اللهم الا بالاعتبار الذهنی. /نکته ی دوم آن چه که ما بهش می گوئیم ماهیت و در کتابا فلسفه اسمش اعتبار الماهیه است شما هم در اصول فقه درس خارجش رو آقای مظفر تا ملا هادی برگزار کرد که بهش میگوید اعتبار الماهیه و الان بهش میگویم تقرّر الماهیه این یعنی ماهیت واقعی نه یعنی اعتبار عکس گیری از ماهیت کلمه ی اعتبار ماهیت گول نزنند ها اعتبار که آن جا میاد با اعتبار اللهم الا بالاعتبار الذهنی مشترک لفظی است. اعتبار

ماهیت یعنی خود ماهیت نه یعنی لحاظ یعنی خود ماهیت لذا اونجا در فلسفه حتی حمل جنس بر ماهیت و حمل فصل بر ماهیت حمل اولی ذاتی است اصول فقه گفت شایع چرا اولی ذاتی است لان الحد عین المحدود پس امام هم حواسش به اون نظریه ی ابتکاری علامه هست و **كذا فی الهلیات البسیطة لا يمكن تحقّق الإضافة بین موضوعها و محمولها، و إلاّ یلزم زیادة الوجود علی الماهیة فی الخارج،** یعنی شیئی خارجی به انسانیت داشته باشه یه موجودیت جدا امام دیگه بقیه اش را نمی آورد خیرش چیه فلسفه خوندید تسلسل پیش میاد منطق خوندید سر اولیات یلزم من وقوعه تکرره الوجود موجود تحلیل کرد آقای مظفر براتون و کذا فی حمل الشیء علی نفسه کقولنا: «زید زید» و «الإنسان إنسان» و هو واضح، اینا همه توضیحات نفس الامر اند هنوز تو معقوله و لفظ نیومده...

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

